



"زندگی ام"

همه ی جمع منتظر بودند یک شخصیت علمی و فرهنگی و فرهیخته از مادر بزرگوارش یادی بکند؛ قطعه ای علمی، خاطره ای از مکاشفات، اشاره ای از تخصص ها و هنرهای بین پنجه اش، بیان مگوهایی که برای اولین بار پخش می شود!

چرا که همه ی جماعت مهمان می دانستند ایشان بسیار ارث از مادر برده است و فراوان وام گرفته است از اندیشه و سجایا و رفتارهای مادر ... مکث تمام شد، او گفت؛

می دانم دوست دارید از مادرم، یگانه ام، سخن بگویم، چشم؛ بهترین و کامل ترین و همچنین آسمانی ترین وصفی که بتوانم در یک جمله پیرامون مادرم عرض کنم این است؛

"مادرم خیلی زندگی اش را دوست ..."

و من نه تنها دلم برای مادرم تنگ می شود، بلکه برای دیدن کسانی که زندگی شان را دوست دارند نیز سخت دلتنگ می شوم، هر دو کمیاب ... کف زدند مهمانان

اشک ریختند برخی مهمانان

احسنت گفتند مهمانان علمی و اساتید

افسوس خوردند و رفتند در خودشان، تقریباً همه ی مهمانان ...

همانجا رفیقم، یعنی قلم آمد و گفت جانم، دستش را گرفتم و نوشتم با او؛

به تمام مقدسات سوگند خطرناک ترین انسان ها، بی دین ها، بی نمازها، بی مدرک ها، بی ثروت ها، بی خیلی چیزها نیستند؛ خطرناکترین انسان ها چه بالقوه چه بالفعل آنانی هستند که زندگی شان را دوست ندارند ...

اینان نمی توانند خدای را دوست داشته باشند، اگر هم دارند خدای ساخته ی ذهنشان را دوست دارند

اینان نمی توانند انبیاء و ذوات مقدس معصومین و شهدا و انسان ها را دوست بدارند، اگر هم می گویند دوست دارند، بدون تردید ساخته ها و بافته های ذهنشان را دوست دارند

آنانی که زندگی شان را دوست ندارند "وطن" را هرگز نمی توانند دوست داشته باشند؛ مدام معترض اند ...

زندگی را بایستی دوست داشت؛

این سوال شاید مهمترین سوال امروزه ی تو به حساب بیاید؛

چرا من زندگی ام را دوست ندارم؟

بعد پاسخ بده به خودت؛

همین همسری که دارم، بهترین است گرچه برخی جهات شبیه هم نیستیم (که البته از جهل است کسی بخواهد همسرش را باب میل خودش کند! از جهل است یعنی طرف احمق است! نه انسان را شناخته، نه خود را، نه دنیا را ...)

همین شغل کم درآمد که دوستش ندارم آرزوی خیلی ها است

همین شغل پر درآمد ولی وقت گیر و پر از درگیری نیز آرزوی خیلی ها است

همین فرزندان حرف ناشنوا، حسرت هستند برای خیلی ها

همین پدر و مادر غرغر و کم درک نیز ...

همین رفیقان کم معرفتم نیز ...

همین ماشین، موتور، پای سالم، شهر پر از ترافیک و ...

همین اطرافیانم که زندگی شان را دوست ندارند هم! نه دیگر

اینها بدرد نمی خورند و هیچ فایده ای برایت ندارند، ضمن اینکه برای تو خطر

هم دارند، چرا که قبل از تو خودشان برای خودشان خطرناک شده اند، رهایشان

کن، و بالت می شوند

مذهبی و غیر مذهبی ندارد!

هر کس را که دیدی زندگی اش را دوست ندارد یقین کن او قادر نبوده زندگی اش

را که مهمترین نعمت خداوند به او بوده را دوست داشتنی کند، پس محال است

تو را برای خودش دوست داشتنی کند! رابطه تان را نیز ...

به زودی با تنفر از هم دور خواهید شد، لذا قبل از تنفر فاصله بگیر

همچنین بالعکس اگر انسانی را یافتی که زندگی اش را دوست دارد، در پی او

برو، او انسانی است "موفق"، به چنگش بیاور، پروانه شو دورش، او مانند اکسیر

عمل خواهد کرد، جزء به جزء تو را در عین وحدت دوست داشتنی خواهد کرد،

چرا که از او یاد خواهی گرفت چگونه زندگی ات را که کُلّ تمام جزءهای تو است را دوست داشتنی کنی، اگر کنی البته! نه اینکه صرفاً تماشا کنی و از اینکه او زندگی اش را دوست دارد تو لذت ببری!

خوشبختانه اگر زندگی ات را دوست داشتنی کنی تا دوست بداری اش خوشبختانه اگر پیرامون تو هم بگویند؛ "او زندگی اش را دوست داشت" من بسیار دیده ام کسانی که شاید به قضاوت غلط دیگران و خود حق پنداران انسان های بدی معرفی می شوند؛ ولی آنان هیچ شرّ و خطری ندارند، چرا که زندگی شان را دوست دارند، اتفاقاً اینها هر کجا باشند اختلاف و درگیری و اعتراض و ادا و عقده و بسیاری از نا آرامی ها از بین خواهد رفت ... آنانی که زندگی شان را دوست دارند؛

با هم مهربانانه سخن می گویند؛ کلمات صمیمی، لحن ها لطیف، ملایم، و البته جایی که زندگی آسیب می خواهد بخورد با همان مهر جدی بروز می دهند همواره قدردان همدیگر هستند و به هر بهانه ای تشکر می کنند با هم وقت می گذرانند و مدام خاطره می سازند، چرا که هنگامی که کنار هم هستند توجهشان هم به همدیگر معطوف است نه خارج خانواده! و موضوع بسیار مهم اینکه با یکدیگر گفتگو دارند، در کمال احترام دنبال بهانه اند که به یکدیگر کمک کنند! نه اینکه دنبال بهانه اند که کمک نکنند! بسیار به هم اعتماد دارند و راحت به یکدیگر تکیه می کنند.

قصه؛

آن شیخی که زندگی اش را دوست ندارد را دنبال نکن
آن هنرمندی که زندگی اش را دوست ندارد را اصلاً نبین
آن فیلمی که زندگی ات را دوست داشتنی تر نمی کند را پرتش کن بیرون
آن رفیقی که زندگی اش را دوست ندارد را رفیق ندان!
آن اقوامی که زندگی اش را دوست ندارد را اصلاً قابل توجه ندان!
آن اعمال و مناسک دینی و سنتی و آیینی ای که به زندگی دوست داشتنی ات آسیب می زند را به هیچ وجه مستحب ندان!
آن تحلیل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ای که زندگی ات را به تلخی سوق می دهد را لجنی بیش تصور نکن
خلاصه زندگی نکن! بلکه زندگی را دوست داشته باش تا بتوانی خوب زندگی کنی ...

راستی بسیاری از مناسک های فراگیری که دیگر مُد شد و عوام را به سمت خود می کشد توسط علمایی بافته و ایجاد شد که زندگی هاشان را دوست نداشتند، آدمی که زندگی اش را دوست ندارد مدام در فکر این است که یک کاری بکند!

هر کاری هم می کند جز زندگی کردن و زندگی را دوست داشتنی کردن. دروغ نگو! ولی کاری کن که بتوانی بسیاری اوقات این جمله را بگویی؛

به پدر و مادرت
به فرزندان
به دوستان
به همسرت
به هم شهری ات
به هم وطن
و از همه مهم تر به خودت
و از خودت مهم تر به خدای خودت، که؛
"من زندگی ام را خیلی دوست دارم"
سلام بر بانو جان، زینب کبری سلام الله علیها که اگر زندگی اش را دوست نداشت
نمی فرمود؛ "من جز زیبایی ندیدم ..."

